**مفهوم لغوی اجتهاد**

 مفردات درأقرب موارد آنرا تلاش توأم با رنج معنی می کند. صحاح طاقت (سختی) گفته است . در مجمع البیان ذیل آیه 217 بقره می فرماید : "جاهدت العدو" یعنی در جنگ با دشمن مشقّت را بر خود هموار کردم ودر ذیل آیه 79 توبه فرموده " جهد بضّم دراوّل و فتح آن هر دو بیک معنی و آن وادار کردن خود بر مشقّت است و از شعبی نقل شده که "جهد" (به فتح اوّل ) در عمل و "جهد"(به ضّم اوّل) در قوت وطعام است که جهد (بفتح) مشقّت و بضمّ طاعت است . و جهاد هم از این ریشه است که متحّمل مشّقت گردیدن است . تلاش توأم با رنج.(سیّد اکبر قریشی ، قاموس قرآن ،ناشر دارالکتب الاسلامیه، ج1 ص77)

**2-3-2-2.مفهوم اصطلاحی اجتهاد از دیدگاه علماء اصولی**

 در مورد اجتهاد، علمای علم اصول ، پاسخهای مختلف داده اند .آنچه از کلمات آنها به نظر می رسد این است که در این خصوص ، دو اصطلاح دارند و یکی اخص از دیگری است . از نظر "دهلوی"اجتهاد به کار بستن تمام کوشش برای ادراک احکام فرعی شرعی از ادلۀ تفصیلی آنهاست که کلیّات آن به چهارقسم بازگشت می کند: "کتاب ،سنّت اجماع و قیاس". از محمد خضرمی از متأخرین " اجتهادبه معنای به کار بستن فقیه، تمام کوشش خود را در طلب علم به احکام شرعی است ". سپس می گوید" اجتهاد کامل این است که مجتهد در طلب خود چندان کوشش به عمل آورد که خود را از جستجوی بیشتر عاجز بداند".(اصول فقه ،محمد خضرمی ، ص357. )

 شاید از نظر فن منطق این باشد که گفته اند: " اجتهاد ،ملکه ای است که مجتهد به وسیلۀ آن قادر است صغریات را با کبریات ، برای نتیجه گرفتن حکم شرعی , به هم ضمّ کند . یا به معنای " وظیفۀ عملی شرعی یا عقلی است" این تعریف ایراد های سایر تعاریف را نیز جبران می کند.به هر تقدیر که باشد مفهوم اجتهاد ، به معنای عام،روشن است،هر چند بعضی تعریفها برای ادای آن قاصر است

.( اجتهاد ونص ،ص41)

گاهی اجتهاد در معنای خاص خود در نظر شافعی ، مرادف با قیاس است . آیا قیاس همان اجتهاد است و یا قیاس و اجتهاد دو چیز است؟ گاهی اجتهاد را مرادف با استحسان ، رأی ، استنباط و قیاس قرار داده و همه را اسامی واحدی می دانند . مصطفی عبدالرزاق ،می گوید: رأی که از آن سخن می گوییم عبارت از اعتماد بر فکر در استباط احکام شرعی ،منظور ما از اجتهاد و قیاس نیز همین است، و این معنا هم با استحسان و استباط مرادف می باشد". و آنچه شیعه در معنی عام از اجتهاد استنباط می کند بکارگیری ادلۀ اربعه "کتاب،سنت، اجماع،عقل" است که در نزد اهل سنت عقل جایگاهی ندارد و قیاس واستحسان مورد قبول است. و باید دانست که آنچه شریعت برای ما به ودیعه نهاده ،با گذشت زمان نباید کمرنگ شود زیرا شریعت اسلام آخرین همۀ ادیان است و ما در حفظ آن تا قیامت باید بکوشیم تا احکام مسلّمه دچار اعمال رأی گروه خاصی نگردد.بعضی از احکام در اسلام تشریع شده ممکن است از راه علم به آن رسید خواه توسط عقل" ملازمات عقلیه" یا بوسیله نقل، مانند خبر متواتر ، یا این که محفوف به قرائن باشد ،ولی در بعضی موارد که علم راه ندارد پس به" ظن معتبر" می توان اکتفا کرد.شارع مقدس هم به طور مطلق عمل به ظن را نکوهش کرده است چنانکه در آیه **"ان یتبعون الا الظّن وانّ الظّنّ لا یغنی من الحق شیئا".(النجم/28)ویا " یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظنّ انّ بعض الظنّ اثَمٌ".(الحجرات /12)** و غیره تصریح شده است.با این وصف شارع مقدس تصریح دارد که به نوعی ظن عمل شود و آن را از راه لطف به بندگان و تسهیل امر آنان ،حجتی پایدار دانسته است ،مانند خبر واحد، اجماع و غیر این دو ، که دلیل خاصی بر اعتبار آن رسیده است . مؤلف در این کتاب بعد از بررسی عقاید اصولیین در مورد قیاس و استحسان و ادله اربعه عقیده دارد که بحث در مورد اجتهاد متوجه فتاوی واحکامی است که در صدر اسلام پدید آمده است، دور از واقع است که پیش از بررسی روش آنها در این مورد ، نظریات خود را در تقدیم رتبه دلیلی بر دلیل دیگر ، ابراز بداریم.بعضی از مورخان نقل می کنند که وقتی پیغمبر (ص) معاذ ابن جبل را از جانب خود روانه یمن کرد ، از وی پرسید : هر گاه مسئله ای برای تو پیش آمد ، در باره آن چگونه حکم می کنی؟(.اجتهاد ونص،ص 49)

معاذ گفت: بر اساس کتاب خدا قضاوت می کنم. پیغمبر (ص) فرمود: اگر در کتاب خدا حکم آن را نیافتی چه؟ معاذ گفت: طبق سنت خدا (ص) عمل می کنم . حضرت فرمود: اگر در کتاب و سنّت چیزی نیافتی ، چه می کنی؟ گفت: مطابق رأی خود اجتهاد می کنم و منحرف هم نمی شوم.که گفته شده ،پیامبر(ص) معاذ را متعاقب این بیان مأمور قضاوت در یمن نمود.(تمهید لتاریخ الفلسفه الاسلامیه . ص145.ر.ک.اجتهاد ونص)

 در حدیث میمون بن مهران است که :" هرگاه دعوایی نزد ابوبکر می آوردند ،نگاه به کتاب خدا می کرد ، اگر حکمی در آن می یافت ، مطابق آن قضاوت می کرد ، و چنانچه از دسترسی به حکم عاجز می ماند ، بیرون می امد و از مسلمانان می پرسید و می گفت : فلان دعوا را نزد من آورده اند آیا شما اطلاع دارید پیغمبر در این مورد به نحوی حکم کرده باشد؟" گاهی عده ای نزد وی می آمدند و همگی در آن خصوص احکامی از پیغمبر نقل می کردند و ابوبکر میگفت : خدا را شکر که افرادی در میان ما قرارداد که علم پیغمبر را برای ما حفظ کنند! (الانصاف فی بیان سبب الاختلاف . بنقل از دایرة المعارف فرید وجدی ج3. ص212. ر.ک.اجتهاد ونص ،ص49)

 از عبد الله مسعود روایت شده که گفت : اگر دعوایی به شما عرضه شد، باید مطابق آنچه در کتاب خداست قضاوت کنید و اگر در کتاب خدا حکمی نبود ، به همان گونه که پیامبر حکم کرده است قضاوت نمایید و اگر در باره آن حکمی را نیافتید مطابق نظر افراد شایسته امت عمل کنید و چنانچه موردی بود که نه در کتاب خدا حکمی باشد و نه از پیغمبر چیزی رسیده بود و نه افراد شایسته نظری دادند ، به رأی خود عمل کنید واگر عمل به رأی را ناخوش داشتید ،برخیزید و شرم نکنید.

( تمهید لتاریخ الفلسفه الاسلامیه ، ص177- االنص و الاجتهاد ص50)

 خاور شناس معروف "گلدزیهر" (محاضرات فی تاریخ الفقه الاسلامی ص23ر.ک.اجتهاد ونص،ص51)

 می گوید: عمل به رأی در قرن اول اسلام پدید آمد ، ولی رأی در این مرحله بسیار پیچیده و خالی از توجیه ایجابی و دور از مذهب و طریقه مخصوص به آن بود. سپس در عصر بعدی ، حدّ معینی پیدا کرد و به صورت ثابتی در آمد و از آن موقع کلمه "قیاس" را برای آن در نظر گرفتند.

 معنای اصطلاحی" اجتهاد"در کفایة الاصول(آیت الله فاضل لنکرانی، کفایۀ الاصول ، ج1 ص 323) دو تعریف دارد:

 استفراغ الوسع فی تحصیل "ظن بالحکم الشرعی" مجتهد در راه تحصیل ظن به حکم شرعی طاقتش را بذل می کند که بعداَ این تغییر اصلاح می گردد چون حرمت عمل به ظن ، اصل اوّلی است پس بجای تحصیل ظن "حجت" قرار می دهند ، یعنی مجتهد، طاقتش را بذل می کند تا تحصیل حجت بر حکم شرعی نماید.

 الاجتهاد ملکه یقتدر بها علی استنباط الحکم الشرعی الفرعی من الاصل فعلاَ او قوةَ قرینة (این تعریف مربوط به شیخ بهائی در کتاب زبده می باشد): مجتهد دارای ملکه و کیف نفسانی هست که می تواند احکام شرعیه را از مآخذ و منابع آن استنباط نماید منتها " فعلاَ " یا " قوه قریبه" کلمه"فعلاَ" و "قوه" قید استنباط است یعنی گاهی استنباط بالفعل است مانند مجتهد و مرجعی که پنجاه استنباط نموده و فرضاَ رسالۀ عملیه نوشته و گاهی قوه قریبه استنباط احکام در انسان است فرضاَ مانند فردی که چند سال است که اشتغال به خواندن درس خارج دارد .

 مجتهد مطلق ممکن است در مسائل زیادی مجتهد باشد و درآن مسائل به درجه اجتهاد رسیده باشد ولی به بعضی از مسائل خارج از آنها جاهل باشد ، زیرا شرط فتوی دهنده این نیست که به همۀ مسائل احکام و مدرک های آنها عالم باشد، زیرا این در طاقت و قوّت بشریت نیست از این رو از مالک نقل شده که در باره چهل مسأله ، از او سؤال می شود و او در سی وشش مورد آن می گوید: نمی دانم.

اجتهاد در لغت: عبارت است از به کاربردن تمام توان در انجام دادن کاری که زحمت و مشقّت دارد : لذا در حمل کردن سنگ هاون اجتهاد کرد ، و گفته نمی شود : در حمل دانه خردل اجتهاد نمود.

امّا در اصطلاح علم اصول : عبارت است از به کار بردن تمام توان برای گمان پیدا کردن به احکام شرعیّه به گونه ای که احساس کند توان بیش ازآن را ندارد

**2-3-2-3.مفهوم اجتهاد و نص از دیدگاه سیّد شرف الدین**

 استاد علامه عقیده دارد که:

 این کتاب مشتمل بر اعمال و احکام و فتاوایی است که از بعضی بزرگان صحابه در زمان حیات رسول اکرم (ص) و بعد از آن حضرت صادر شده و باهیچ یک از این مبانی – با اختلافی که دارندهماهنگ نیست.مؤلف عنوان کتاب خود را" النص و الاجتهاد" قرار داده است، زیرا همگی بازگشت به اجتهادات و اعمال رأیهایی می باشد که به طور قطع وواقع نصوص بر خلاف آن قائم است.

کتاب " النص و الاجتهاد " معّرف بزرگترین روح انسانی در مبارزه با عامل زمان است ، زیرا مؤلف بزرگوار آنرا در 85 سالگی عمر خود به رشته تحریر در آورده است و آنچه پیش روی خود دارید خلاصه تجارب بیش از نیم قرن است. او می گوید:

 شارع مقدس اسلام خداوند تعالی موضوعی را باقی نگذاشته است و دو ریسمان را برای مسلمانان قرار داده ، کتاب و عترت، که مردم رابا آن دو وزنه سنگین و گرانقدر از گمراهی وانحراف باز داشته است. و پیوستن به این دوریسمان علاوه بر امنیت و پناه مسلمانان پس از پیغمبر مرجع امّت اسلام می باشد.سید شرف الدین در معنای نص می گوید : مثل عترت پیغمبر همچون باب حطّه بنی اسرائیل است و مانند کشتی نوح در میان قوم خود است پس هیچ کس را نمی رسد که راهی جز راه آنها پیماید " من یشاقق الرّسول من بعد ماتبیّن له الهدی و یتبّع غیر سبیل المؤمنین نولّه ما تولی و نُصله جهّنم"(نساء/115) هر کس پس از آنکه حق بر او روشن شد ، با پیغمبر مخالفت کند وغیر راه مؤمنان برود اورا بر آنچه دوست دارد واگذار کنیم و به جهنّم در آوریم.

 سید شرف الدین در ادامه می گوید: من در بسیاری از نصوص ، حیران و سرگردانم که چگونه بسیاری از سیاستمداران گذشته و بزرگان مسلمین، آنرا تأویل کردند و نصوص صریح را بر خلاف معانی و بدون قرینه به اذهان خطور داده و با جرأت و جسارت به معارضه با آنها برخاستند و با تمام قدرت به میل و اجبار به معارضه با آن وادار نمودند و این کاری است که علتّی را نمی توان برای آن یافت، فانّا لله و انّا الیه راجعون و این گروه نص صریح را تأویل کردند و در مقابل نص، اجتهاد نمودند.